

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۴ دسمبر ۲۰۱۶

"نه" به "کلینتن"، "آری" به "ترمپ" نیست!

۴

در قسمت های قبلی این مختصر دیدیم که انتخاب "ترمپ" به جای "کلینتن" نه به تفاوت های شخصی و احیاناً اخلاقی آنها رابطه می گرفت و نه هم "ترمپ" فردی بود خارج از سیستم تا به جنگ سیستم امپریالیستی حاکم در ایالات متحده آمریکا آمده باشد، بلکه فردیست از داخل سیستم که با تکیه بر سیستم آمده است تا کاستی ها و آسیب هائی را که طی این مدت، سیستم بدان مواجه است، مرمت نماید.

در این بخش نوشته، خواهم کوشید تا باز هم به صورت بسیار مختصر بنگارم که کدام عواملی باعث گردید، تا سیستم از درون خود، اینبار فرد دیگری را روی صحنه بیاورد که ظاهرنگران او را خارج از سیستم ارزیابی نمایند. برای درست نشانه گرفتن این مأمول توجه شما را نخست به نکات برانزده و مهمی از حیات ۷ دهه اخیر آمریکا یعنی به اوضاع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی امپریالیزم جنایتگستر آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم جلب می نمایم:

- امپریالیزم جنایتگستر آمریکا که قبل از آغاز جنگ و در روز های نخستین آن، ضمن نشان دادن چند چراغ سبز به "فاشیزم هیتلری" حتا از طریق قرصه ها و کمکهای بانکی به مدد فاشیزم نیز شتافته بود و به محض مشاهده مقاومت ظفرنمون خلقهای جهان به خصوص خلق شوروی زیر رهبری داهیانیه حزب کمونیست بلشویک شوروی و در رأس آن "ستالین" فاتح اصلی نبرد علیه فاشیزم، مقابل فاشیزم لگام کسبخته "هیتلری" به جبهه ضد "هیتلر" پیوسته بود، خلاف تمام کشور های دیگری که در رویارویی قرار داشتند و شکست ارتش سفاک هیتلر را به قیمت نابودی قسمت اعظم از کشور شان باعث شده بودند، از درون جنگ بدون هیچ گونه آسیبی در زیر ساخت های اقتصادی-تخنیکی اش بیرون آمده بود.

- استفاده بی مورد، بیجا و جنایتکارانه بمب اتمی در جاپان که باعث کشتار و نابودی صد ها هزار انسان بیگناه گردید، بیشتر از آن که به غرض جاپان را به تسلیم وادار ساختن بوده باشد، در واقع برتری تسلیحاتی خود را به رخ شکایتش به خصوص اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در جنگ علیه فاشیزم هیتلری بود، در حقیقت می تواند نقطه آغازی به شمار آید که امپریالیزم جنایتگستر آمریکا بعد از آن، تصمیم و عزمش را جهت "تحمیل اراده خودش" به وسیله سلاح اتمی اعلان داشت.

- هرگاه به تعریفی که "دیمتروف" و "کمینترن" از فاشیسم بیان داشته و آن را به نحوی خدمت وادغام سرمایه مالی در جهت تحقق اهداف نظامی به سرمایه نظامی معرفی می دارد، توجه نمایم دیده می شود، که امپریالیسم جنایتگستر آمریکا، در عین حالی در مبارزه علیه رژیم هیتلری آنهم زمانی که شکست آن از دور نمایان شده بود، حصه گرفت، به موازات انتقال نخبگان صنایع نظامی آن کشور در خاکش و امکان ادامه حیات را به جنایتکاران نازی مساعد ساختن، میراث سیاسی آن نظام ضد انسانی یعنی "فاشیسم" را با "رنگ و روغن" پذیرفته، تا توانست جهت تحکیم آن سعی به عمل آورد.

- اروپای ویران بهترین زمینه ای بود برای امپریالیسم آمریکا تا با تکیه بر قدرت اقتصادی و پشتوانه نظامی آن، زیر نام اعمار مجدد اروپا، به وسیله "پلان مارشال" پایه های ایجاد یک امپراتوری امپریالیستی را در آن قاره گذاشته، در آغاز با ارسال به اصطلاح کمکهای "بشردوستانه"، با بهره برداری از ایجاد چنان سیستم خبری- تبلیغاتی که تا آنروز جهان مشابه آن را ندیده بود، تصویری را در اذهان مردم جهان به خصوص اروپائیان خلق نماید، که گویا ایالات متحده آمریکا نه یک کشور امپریالیستی و استعمارگر، بلکه "نجات دهنده ای" است که فقط برای کمک به دیگران به وجود آمده است.

- امپریالیسم آمریکا به یمن برخورداری از اقتصاد به دور مانده از آسیب های جنگ جهانی دوم و بر بستر شرایط مساعد بین المللی- منظور تخریبات ناشی از جنگ- و به پشتوانه نیروی نظامی هراس انگیزی که قدرت اتمی برایش مساعد ساخته بود، از شب فردای جنگ جهانی دوم به زورگویی آشکاری علیه تمام جهان شروع نمود. هرچند اولین آزمایش اتمی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در ۲۴ اگست ۱۹۴۹، به آمریکا فهماند که نمی تواند به صورت یکه تاز و تنها بر سرنوشت تمام بشریت تصمیم بگیرد و این را نیز بداند که اگر آن کشور به استفاده از سلاح اتمی دست دراز کند، شوروی نیز عمل به مثل خواهد نمود. عاملی که به تنهایی خود جهان را از بروز جنگ جهانی در مقیاس جنگ های جهانی اول و دوم صیانت نمود و جای دارد بدین علت به "ستالین" در کنار افتخار فاتح جنگ علیه فاشیسم هیتلری، افتخار بازدارنده جنگی به مقیاس جنگ های قبلی جهانی را نیز اعطاء نمود؛ با آنهم امپریالیسم جنایتگستر آمریکا، به صورت عام سیاست جهانی اش را بر سه محور اساسی که در آن نیروی نظامی نقش عمده را به خود اختصاص داده بود، تعیین و جهت رسیدن به اهدافش تلاش ورزید.

محور های اقتصادی، فریب رسانه ئی و ملیتاریزم لگام گسیخته.

- ملیتاریزم و نظامی گری همان طوری که قبلاً اشاره نمودم از شب فردای ختم جنگ جهانی دوم در مقیاس سراسری با مداخله منفی در امور چین و حمایت قاطع و همه جانبه آن از رژیم جنایتکار و ضد مردمی "چانگ کایشک" آغاز یافته، بدون انتباه از شکست های مفتضحانه و با زیر پای نمودن خواست صد ها میلیون انسان در اقصا نقاط جهان، سوار بر امواج حمایتی که فضای مقابله علیه فاشیسم هیتلری در بین توده های میلیونی آمریکا و برخی از نقاط دیگر جهان با خود آورده بود، از چین به کوریا و از کوریا به ویتنام رسید.

- تجاوز امپریالیسم آمریکا بر ویتنام و کشتار مردم بی گناه مگر آزاده آن دیار، در واقع اولین جرقه های ضدیت با ملیتاریزم کاخ سفید - بهتر است نوشت بروز و اوجگیری فاشیسم در درون طبقه حاکم ایالات متحده آمریکا- را در درون آن کشور زمانی به نمایش گذاشت که جنبش "ضد جنگ" در داخل آمریکا و در سراسر جهان تصمیمات طبقه حاکمه آمریکا را در اساس زیر سؤال برده به نبرد فرا خواند.

این جنبش که کلاً در تطابق با ستراتیژی دوران ساز صدر "مائو" مبتنی بر این که در مبارزه علیه یک نیروی اشغالگر مقتدر، گذشته از آن که می باید ایجاد سه سلاح خلق را در درون همان کشور در دستور کار قرار داد، به مثابه مکمل

حرکت اولی می باید، کوشید تا هر چه بیشتر و وسیعتر در سطح جهانی نیروی اشغالگر را بین تمام کشور های جهان تجرید نموده و بر طیف مخالفانش افزود، می باید تلاش نمود تا عرصه مبارزه را داخل آن کشور نیز امتداد داده، مردم کشور اشغالگر را به مقابله علیه نظام حاکم همان کشور برانگیخت؛ قرار داشت و "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی" در چین هر لحظه به شعله ور ساختن حرکات ضد حاکمیتی به مثابه منبع الهام توده های جهانی، درخش خودش را نمایان می ساخت، باعث گردید تا عمیقترین فاصله بین حاکمیت و مردم نه تنها در ایالات متحده آمریکا بلکه در تمام جهان سرمایه داری به وجود آمده، مردم آمریکا به خصوص "نه" بزرگ شان را علیه میلتاریزم حاکم بر کشور اعلام بدارند.

بی جای نخواهد بود بیفزایم که علت العلل مخالفت و انزجار دنیای سرمایه و طیفهای مختلف دنباله رو و مزدور آن از "انقلاب کبیر فرهنگی سوسیالیستی" بدان خاطر نیست که گویا در آن انقلاب تعدادی چینیائی به قتل رسید و یا هم به آثار فرهنگی چندی خساره وارد شد، بلکه علت این نفرت، همان پیام و خط عملی بود که انقلاب به توده های میلیونی سراسر جهان می رسانید، پیام "شورش علیه مرتجعین به حق است"، پیام این که مردم به پا خاسته، گور امپریالیزم را خود بکنند، پیامی که فاصله بین حاکمیت های امپریالیستی - ارتجاعی را با توده های میلیاریدی سراسر جهان آشکار عمیقتر نشان داده بر راسختر شدن عزم مبارزاتی توده ها می افزود.

- بروز، قوام و تعمیل میلتاریزم در ایالات متحده آمریکا گذشته از آن که حین تجاوزات آن کشور بر ویتنام، کامبوج و لاوس، مقاومت و انزجار خلقهای جهان را علیه امپریالیزم جنایتگستر آمریکا باعث گردید و گذشته از آن که با عث تغذیه هرچه بیشتر "جنبش ضد جنگ" در داخل آن کشور گردید، در ابعاد مختلفی رشد نیروهای مولده آمریکا را نیز در خدمت رشد و توسعه میلتاریزم حاکم سوق داده، همزمان با بلند پروازی های امپریالیستی آن کشور در سطح زمین و فضاء، در واقع رشد صنایع غیر نظامی آن کشور متناسب با مقتضیات زمان، سیر فقهرائی را در پیش گرفت.

- پذیرش شکست های مقتضحانه بزرگترین ابرقدرت جهان در مقابل کشور های فقیر و کوچکی مانند ویتنام، کامبوج و لاوس که هیچ چیزی به غیر از انتخاب راه درست و اراده آهنین نداشتند، که از لحاظ سیاسی "جیمی کارتر" را به کاخ سفید رسانید، با آن که در واقعیت امر چیزی نبود به جز ابراز انزجار علیه میلتاریزم حاکم بر سیاست های کلی امپریالیزم آمریکا، مگر روی علل مختلفی، نه تنها مردم قادر نشدند تا دست آوردهایشان را تحکیم نموده، دست میلتاریزم و سیاست تک روانه آن جناح سرمایه را در ایالات متحده آمریکا سد نمایند، بلکه خفت ناشی از شکست ها در غیاب نیروها و احزاب انقلابی کمونیستی که خفت موجود را، خفت خلق آمریکا ندانسته آن را به صاحب اصلی آن که طبقات حاکم در آن کشور است برگردانده تحمیل شکست هائی را که باعث پیدایش چنان خفتی گردید، به مثابه دست آورد خلق آمریکا تبلیغ دارد، امکان آن را به وجود آورد تا میلتاریزم شکست ها و خفت ناشی از آن را به مردم آمریکا نسبت داده، بعد از یک وقفه کوتاه دوباره در ۱۹۸۰ با به قدرت رسانیدن "ریگان"، فاز جدیدی از حاکمیت میلتاریزم را در آمریکا اعلام بدارد.

- از آن زمان تا امروز، یعنی ظرف ۳۶ سال، جناح سرمایه نظامی آمریکا با استفاده از فرصت طلبی های جناح های سرمایه نفتی و قسماً بانکی، بدون توجه به کمترین توجهی به جناح های دیگر سرمایه و سطح زندگی مردم، بی محابا هر آنچه در توان داشته و توانسته انجام داده است. برای تأمین منافع مثنی از سرمایه دارانی که از قیل خون و آتش به سرمایه های شان افزوده اند، آمریکا را از یک جنگ به جنگ دیگری و از یک تجاوز به تجاوز دیگری سوق داده اند. همان طوری که مؤرخین آگاه آمریکا خود نوشته اند، طبقه حاکم آمریکا کار را به جایی رسانیده که جهت رسیدن به یک دالر برای خودش، صد دالر مالیه دهندگان آمریکائی را به باد فناء داده اند.

آنها بنا به اعتراف خودشان تنها در خاور میانه بیش از ۴ تریلیون دلار یعنی ۴۰۰۰ میلیارد دلار مالیه دهندگان امریکائی را به باد داده اند، تا حد اکثر ۱۰ درصد اینهمه پول را به جیب صاحبان جناح نظامی سرمایه انداخته باشند.

خوانندگان نهایت عزیز!

وقتی از صرف ۴ هزار میلیارد دلار طی کمتر از دو دهه در خاور میانه یاد می‌نمائیم، از شما صمیمانه تقاضا می‌نمایم تا به مانند این قلم خود نیز قلم و کاغذ و یا ماشین حساب تان را برداشته، آن را تقسیم ۷ میلیارد نمائید. تقسیم ۷ بدان علت که جمع نفوس کره زمین در مقطع کنونی همان ۷ میلیارد است. همه در یک تقسیم ساده خواهیم دید که حاصل تقسیم چیزی بیشتر ۵۷۱ دلار می‌شود. به سخن روشنتر، هرگاه امپریالیزم جنایتگستر امریکا، مصارفی را که در خاور میانه، آنهم جهت نابودی زیر ساختهای اقتصادی این کشورها و کشتار مردم آن نموده است، به تمام انسانهای کره زمین به صورت مساویانه تقسیم می‌کرد، سهم هر فرد من جمله من و تو، چیزی بیش از ۵۷۱ دلار می‌رسید، یعنی به هر فرد از ۷ میلیارد انسان روی کره زمین بیش از ۵۷۱ دلار رسیده، در صورتی که مجموع مصارف نظامی در اقصا نقاط جهان نیز بر همین مبنا بین مردم تقسیم می‌گردید، دنیائی می‌داشتیم که فقر در آن به تاریخ پیوسته، مردم توان و فرصت شمارش پول شان را نمی‌داشتند، تا چه رسد به این که برای یافتن لقمه نانی ریسک قطع شدن دست و یا شاهرگ گردن شان را نمایند.

اما امپریالیزم جنایتگستر امریکا چه کرد. از این همه پول و امکات بهره جسته به میلیونها انسان را کشته و زخمی و آواره ساخته، قسمت هائی از خاورمیانه را به عصر حجر به عقب راند.

نتایج چنین سیاستی در داخل امریکا چه بود به جز تقویت جناح سرمایه نظامی و بستر سازی جهت تزئید جناح سرمایه نفتی و بخشی از سرمایه بانکی، سایر جناحهای سرمایه را یکی به دنبال دیگری به سقوط و نابودی فرستادن، اگر دهه ۹۰ در مورد جناح سرمایه ساختمانی با اعلام این جمله که "این رشته چراغها خاموش است" ختم آن جناح را اعلام داشتند، در عمل با خزیدن در عقب "جهانی سازی" و انتقال سرمایه از داخل امریکا، به سایر نقاط جهان، امریکا را با آن توانمندی صنعتی به جائی رسانیدند که وقتی در یک فروشگاه امریکائی داخل می‌شوی، به غیر از مال چینیائی و در صدی هم مکزیکی و ویتنامی و کوریائی، چیزی دیگری به چشم نمی‌خورد.

تنها قربانی این حاکمیت، جناحهای مختلف سرمایه نبود، بلکه بیشتر از همه توده های میلیونی در خود امریکا بود و است که خلاف گذشته، تلاش شبانه روز دو شاغل، امکان تأمین حد اقل هزینه یک زندگانی عادی را فراهم نساخته، روز تا روز در غنی ترین کشور دنیا، به تعداد فقراء تصاعد هندسی صورت می‌گیرد.

خریدار امریکائی ناگزیر است به همان سانی که "جرنگانه" گاز طفلش را می‌باید از ساخت چین و مکزیکی انتخاب نماید، مجبور است، سنگ قبر پدرکلانش را هم در چین سفارش بدهد. روزها در فروشگاهها تجسس کنید از صد قلم مال، یکی پیدا نمی‌شود که در عقب آن نوشته شده باشد "Made in USA". وقتی وضعیت از این قرار باشد که کشوری به بزرگی امریکا، به یک کشور تک محصولی مبدل گردد، که فقط بر تولیدات صنایع نظامی بتوان مارک آن را یافت، معلوم است که تضاد های درونی بین جناحهای مختلف سرمایه حدت یافته، این و یا آن جناح سرمایه می‌خواهد، حریفش را از میدان بدر نموده، خودش در بطن همان سیستم، منافع جناح خودش را بر آورده سازد چیزی که با انتخاب ترمپ ظواهر تحقق آن مشهود به نظر می‌رسد.

ادامه دارد.